

شماره ۲

ماجراهای

شرلوک هولمز

سر آرتور کانن دوویل ترجمه: محمد صادق جابری فرد



ویراستار: فاطمه جابری فرد

شامل دو معمای هیجان انگیز: کشتی متروک - قاتل حیلہ گر

شب هنگام، دیروقت است که کسی مدام با صدای بلند بر در می‌کوبد.
شرلوک هولمز و دکتر واتسون در را باز می‌کنند...

شرلوک هولمز

کشتی متروک



در ساحل رودخانه تیمز لندن، آنها سوار بر یک قایق پارویی کوچک می‌شوند...





آنها اطراف کشتی خاموش و ساکت می‌چرخند، اما هیچ پاسخی نمی‌آید و نشانه‌ای از حیات نیست...







هنوز کشتی را داری!

خالی است! خدمه‌ی دزد
بارهای کشتی را برداشته‌اند
و غیبتشان زده!... زندگی‌ام
تابود شد! ورشکسته شدم!



مال شما؟ باید بگویم که این
کشتی تندرو قاتونا متعلق
به من است!

شاید قبلاً اینطور بوده! اما وقتی
ما داشتیم با قایق‌های ماهیگیریمان
به سمت ساحل می‌رفتیم، این کشتی
را سرگردان روی آب دیدیم و سوارش
شدیم! هیچ کس در کشتی نبود! پس طبق
قانون «نجات کشتی از خطر» این کشتی الان
مال ما شده!



هی! شما پاروها آنجا!
زود از این کشتی بزنید
بیرون! این کشتی مال
ماست!



نه! نه! اجازه
نمی‌دهم که کشتی‌ام
را تصاحب کنند!



هری، وقتی دیدی که کشتی روی
آب شناور است و کسی در آن
نیست، چرا گذاشتی خالی بماند؟

بیخشد آقای کنس. آنقدر
از دیدن کشتی خالی و ساکت
غافلگیر شده بودم، که فقط با
سرعت آمدم تا به شما اطلاع بدهم.
من... من فراموش کردم کسی را
بفرستم سوار کشتی
شود!





خیلی خوب است!
با این حساب شاید
بتوانیم محموله را با
کمی خسارت پیدا کنیم!

باید بیشتر مراقب می‌بودم! حالا
نگاه کن ببینم کتم چی شد! آقای
کننثس، این قضیه به شکلی خاص
برایم چالش برانگیز است! من
به شما کمک خواهم کرد!



هولمز، من که لب به
این ترکیب چرک و
کثیف نمی‌زنم!

اگر بار کشتی کننثس هماتی باشد که
ادعا می‌کرد، حالا باید بتوانیم یک فنجان
قهوه بنوشیم!

دقایقی بعد...



بزودی...

هولمز، داری چکار
می‌کنی؟

من عمداً خودم را روی زمین انداختم
تا بتوانم مقداری از باقیمانده‌های بار
کشتی را از روی زمین بردارم! با
آزمایش شیمیایی، شاید به مسئله‌ای
جالب... و غیر منتظره پی ببرم!



روز بعد...

آه! چهره خندان جیمز
کوچولو نشان می‌دهد که
یکی از بچه‌های ولگرد
خیابان بیکر موفق شده!

مردانی هولمز، سازماندهی پسر بچه‌های ولگرد
و قانون شکن برای خدمت کردن به قانون، راه
خیلی خوبی بوده. تو با این کارت آنها را از وارد
شدن به مشکلات بیشتر و گرفتاری در گروه‌های
تبهکار نجات دادی! می‌خواهم بدانم جیمز چه
چیزی فهمیده!



تو را سرزنش نمی‌کنم،
واتسون! این ماده شوره شیلی
است، ماده شیمیایی که برای
ساخت باروت استفاده می‌شود!



بله، واتسون! به طور قابل ملاحظه‌ای
از هر گونه محموله مواد خوراکی ارزش
بیشتری دارد! یک کسی از کشتی بادبانی
کنتس استفاده کرده تا باروت وارد کند!
حالا باید بفهمیم که کدام کشتی می‌خواهد
این محموله را به بالکان قاچاق کند!



من مکان‌هایی را که شما گفتید گشتم...
جاهایی که پناهندگانی از بالکان هستند و نقشه
می‌کشند تا امپراتوری اتریش-مجارستان را
سرنگون کنند! آنها می‌گویند که اگر تفنگ و
باروت داشتند، می‌توانستند امپراتور را از پا
در بیاورند! آنها حاضرند برای یک محموله
باروت نیم میلیون پوند بپردازند!

هولمز و واتسون با یک درشکه به سرعت به مرکز کشتیرانی لوید
در لندن رفتند...



هیچ شک نیست آقای هولمز
که آن دو ماهیگیر با توجه به
قانون «نجات کشتی از خطر»،
صاحب کشتی کنتس می‌شوند!

کنتس بیچاره! کشتی‌اش را از
دست داد، محموله کشتی‌اش را
تغییر دادند و بعد سرقت کردند! او
یک مرد کاملاً شکست خورده
است!



آه! آقای هولمز، این هم اطلاعاتی
که شما دنبالش هستید... این‌ها
کشتی‌هایی هستند که مجوز حمل بار
از راه کاتال آبی را در دو روز گذشته
داشته‌اند! فقط سه تا کشتی!



«کوئور هوار»! این اسم طنینی بالکانی
دارد! و الان در لنگرگاه بندر پورسموث است!
اگر نتیجه گیری من درست باشد، محموله
شوره شیلی الان در آن کشتی قرار دارد!

پس بیا به کنتس
خبر بدهیم که
ماجرای چیست! هولمز،
بگذار حداقل کورسویی
از امید به این مرد
بیچاره بتابد!



وقت نیست تا توضیح بدهم! من و دکتر واتسون باید سریعا سوار قطار به سمت بندری بشویم که محموله کشتی شما الان آنجاست! وقتی که آن را پیدا کنم بقیه ماجرا هم مشخص خواهد شد!



واقعا... واقعا...
فهمیدید؟...
عالی است! اما
چطور فهمیدید؟
الان کجاست؟

آقای کنس، فکر می‌کنم فهمیده‌ام که محموله کشتی شما الان کجاست!



اما آنها چندان عجله نداشتند و مدت بیش از یک ساعت منتظر حرکت قطار به سمت پورتموث شدند...

هولمز، من گیج شده‌ام! می‌دانم که تو برنامه حرکت تمام قطارها را از حفظ هستی! می‌دانستی که یک ساعت تا حرکت قطار بعدی به پورتموث وقت داریم، پس چرا به کنت گفتی که باید فوراً برویم سوار قطار شویم!

سوار شو! چون قطار بعدی سه ساعت و هشت دقیقه دیگر حرکت می‌کند!



بیا! باید این یارو را از قطار بیاتدزیم بیرون!



وقتی قطار به تونل وارد می‌شود، در کوپه آنها با ضربه‌ای شدید باز می‌شود و ناگهان...





بگذار ببینم... فکر کنم
شش یا هفت کشتی برای
بارگیری یا تخلیه بار
اینجا هستند!

چند کشتی با مجوز
حمل بار در این
لنگرگاه هستند؟

هولمز و واتسون به سرعت تمام کشتی‌های بخار را که محموله‌ای دارند، بررسی می‌کنند...



گلویم... معده‌ام...
می‌سوزد!

موضوع چیست؟
من پزشک هستم!
می‌توانم کمک کنم؟



هولمز، باید قبول کنیم که درست
می‌گفت! هیچ یک از این کشتی‌ها
اسم کوتور هوار رویش نیست!



واتسون، نگاه کن بین اطراف دهاتش
زرد رنگ شده! این یکی از نشانه‌های
مشخص مسمومیت با نیترات است! وقتی
این مردها داشتند رنگ کاری می‌کردند، با
شوره خیلی تماس خطرناکی داشته‌اند!

محموله کشتی؟



به خاطر رنگ لعنتی هستش که
داریم در آن کشتی استفاده
می‌کنیم! بوی رنگ به بعضی
افراد آسیب می‌رساند!

نه، واتسون! این
به خاطر رنگ نیست،
محموله داخل کشتی این
دو مرد را مسموم
کرده!



آن کشتی، آقا!



درست می‌گویی هولمز! اما چرا رنگ کاری...

این تلاش آشکاری است برای مخفی کردن هویت واقعی کشتی! حالا بگویید، کدام کشتی را رنگ می‌زدید؟



فورا، تلگرافی برای بازرس لس‌تری در اسکاتلند یارد ارسال شد! پاسخ سریع او، به هولمز و واتسون این موقعیت را داد که سوار بر قایق تندروی پلیس به تحقیق خودشان ادامه دهند...

در این هوای تاریک آسان نیست، کشتی‌ای را که رنگ سیاه خورده پیدا کنیم!



شما هنوز در محدوده آبهای بریتانیا هستید. تقاضا می‌کنم توقف کنید تا ما سوار کشتی شویم!

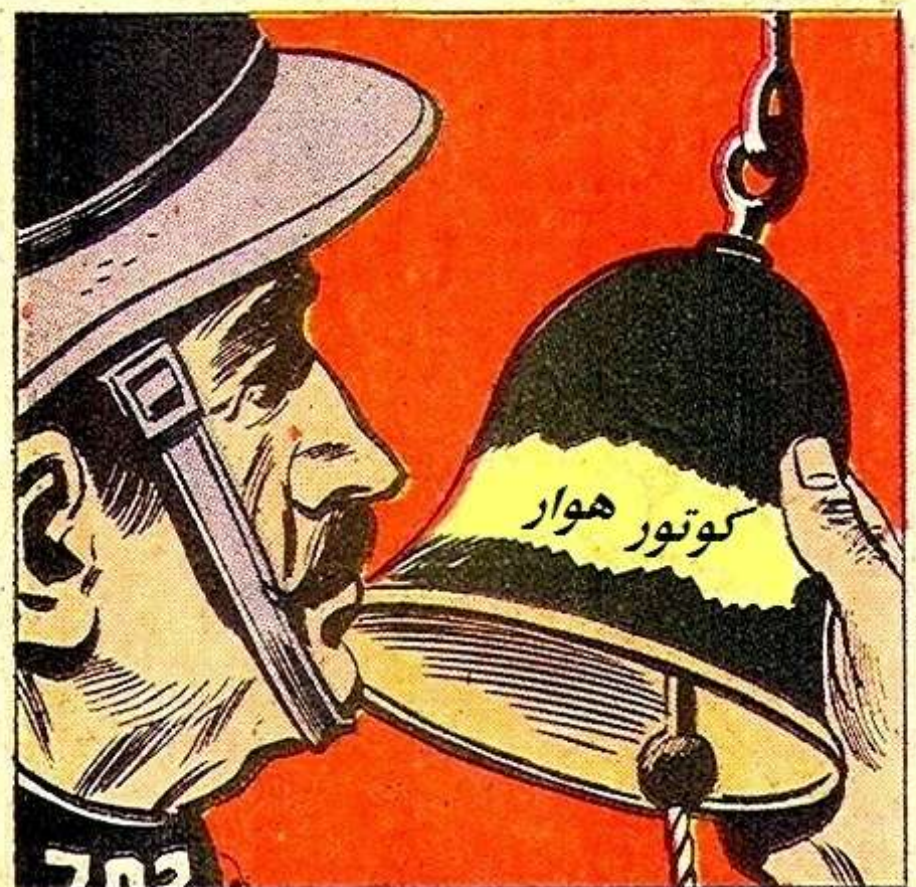
می‌توانید سوار کشتی شوید، اما نمی‌دانم دنبال چه می‌گردید!



آن کشتی آنجاست!

آهای! موتورهای کشتی را خاموش کنید!

آنها به محض سوار شدن به کشتی، مخازن نگهداری بار را
مورد بازرسی قرار می‌دهند...



شما فقط دارید وقت خودتان را تلف می‌کنید!

کاپیتان، شما خیلی نگران وقت هستید! به هر حال، ما به کارمان ادامه می‌دهیم!



هولمز، صبر کن تا کنس این خبر خوش را از تو بشنود!

بازرس لسترید این خبر را به او موقع دستگیریش خواهد داد!



خدای من، هولمز، تو موفق شدی... شوره شیلی!

بله، و مطمئن باش که بعضی از خدمه این کشتی همان خدمه کشتی آقای کنس هستند که ناپدید شده بودند! آنها برای انتقال این بار، کشتی‌شان را تغییر داده‌اند!



بعدتر...

مطمئناً، من اجازه می‌دهم که کنس برود! او مرتکب جرمی نشده!

نه، لسترید... او مجرم است. اول برنامه کشتی‌اش را تغییر داد، بعد وانمود کرد که کشتی‌اش را از دست داده تا از بیمه خسارت بگیرد، محموله کشتی را به شکل غیر قانونی جابجا کرد، و سعی کرد آن را به شکل قاچاقی بفروشد!

هولمز، اما تو هیچ مدرکی برای این اتهامات نداری!

چطور آن دو مرد ماهیگیر توانستند وارد کشتی او شوند، مگر اینکه دستیار کنس با قایقش آنها رسانده باشد؟ چون وقتی ما اطراف کشتی می‌گشتیم هیچ قایق دیگری آنجا ندیدیم! وقتی من به کنس گفتم که ما می‌رویم دنبال محموله کشتی، بدون اینکه مقصد را بگویم، او می‌دانست آن اراذل را کجا دنبال من بفرستد تا مانع از سفرم شوند!



بزودی، آنها به سرعت به لنگرگاه رود تیمز رفتند...



وقتی به این نتیجه رسیدم که کنس مغز متفکر این نقشه بوده، فهمیدن بقیه موارد آسان بود! حالا او باید متوجه شده باشد که لو رفته، و جایی که فکر می‌کند کسی دنبالش نخواهد گشت پنهان شده... یعنی در کشتی بادبانی‌اش!



صدایت در نیاید،
دوست عزیز!

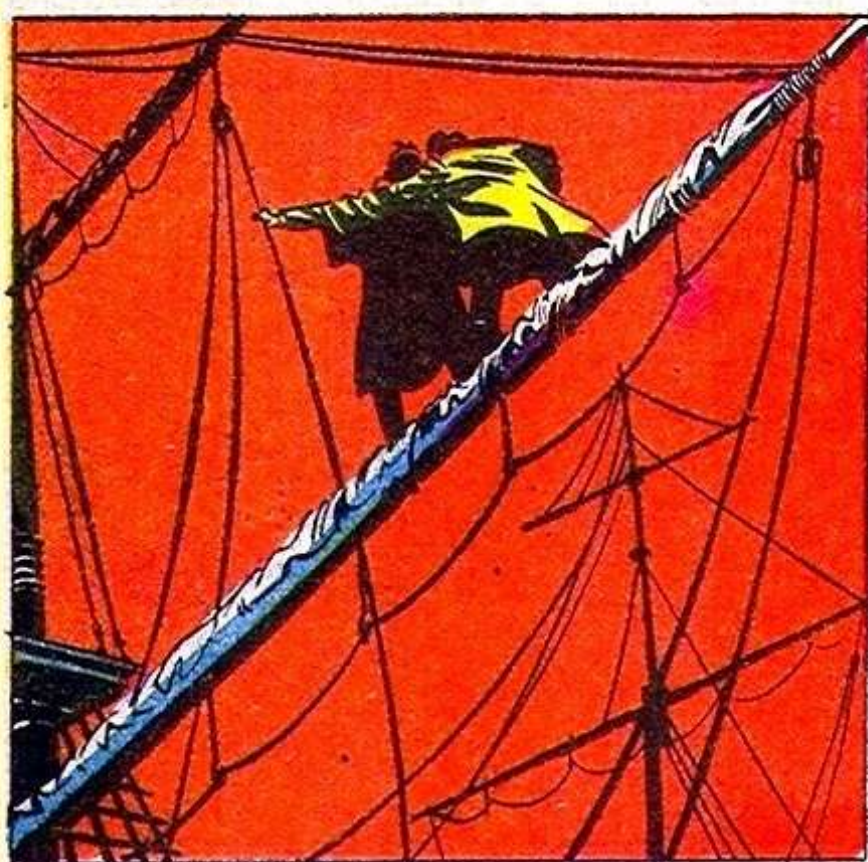


وقتی شخصی را که نگرانی می‌داد از سر راه برداشتند، بیصدا وارد کشتی به ظاهر متروکه شدند، که ناگهان...



هو... هولمز!
بله، کنس! من محموله گمشده‌ی کشتی تو را پیدا کردم، همینطور خدمه آن را! حالا هم آمده‌ام دنبال خودت!





شرلوك هولمز

سارق

گاوصندوق



فقط بهم بگو چه وقتی
در گاوصندوق باز شده؟

هولمز، صاحب شرکت بنسون اصرار داشت که تو
هم موقع بررسی سرقت از گاوصندوقشان اینجا
باشی. دزدی دیشب رخ داده!



به جز خود آقای بنسون، این سه نفر از رمز
گاوصندوق اطلاع داشتند! یکی از آنها مجرم
است!



این نگهبان در آن اتاقک نگهداری از
ساعت پنج دیروز پست می‌داده، کمی
قبل از تاریکی هوا! او دیشب هیچ
نوری از داخل ساختمان
مشاهده نکرده!

درست است آقا! و با
وجود پنجره‌ی بزرگی که
اینجاست، بعد از تاریکی
هوا حدود ساعت شش
عصر حتی اگر یک کبریت
هم روشن می‌شد من بایستی
می‌دیدم!



خوب... داشتم قدم می‌زدم!
می‌دانید، یک قرار ملاقات شام
در ساعت شش و نیم داشتم، و
برای رفتن به آنجا داشتم در
«هاید پارک» قدم می‌زدم!

ما می‌دانیم که در گاوصندوق
ساعت پنج عصر بسته بوده!
بین ساعت پنج و شش
کجا بودی، آقای بل؟



هولمز، از آنجایی که هیچ نوری مشاهده نشده،
من فکر می‌کنم که این سرقت وقتی انجام شده
که هوا هنوز به اندازه‌ی کافی برای دیدن
ارقام روی گاوصندوق روشن بوده! دیروز
عصر بین ساعت پنج و شش کجا بودی؟

پاسخ آسان است
بازرس! داشتم به
بعضی آدم‌های بیچاره
در موسسه کمک به
تابینایان، خط بریل
درس می‌دادم!



شرلوك هولمز

قاتل حيله گر

وقتی شرلوك هولمز و دكتر
واتسون در حال قدم زدن نزديك
بنای پادبود نلسون در لندن
هستند، ناگهان...



فقط نگاه کن هولمز، ببین آنها چه جاهایی بمب‌های جهنمی‌شان را کار می‌گذارند! برخی از مهم‌ترین نقاط لندن را برای این کار انتخاب می‌کنند!



لسترید، فکر کنم انفجار بعدی در برج لندن رخ می‌دهد!



هولمز، این فقط یک حدس است، روش کاری تو بر پایه حدس و گمان است!

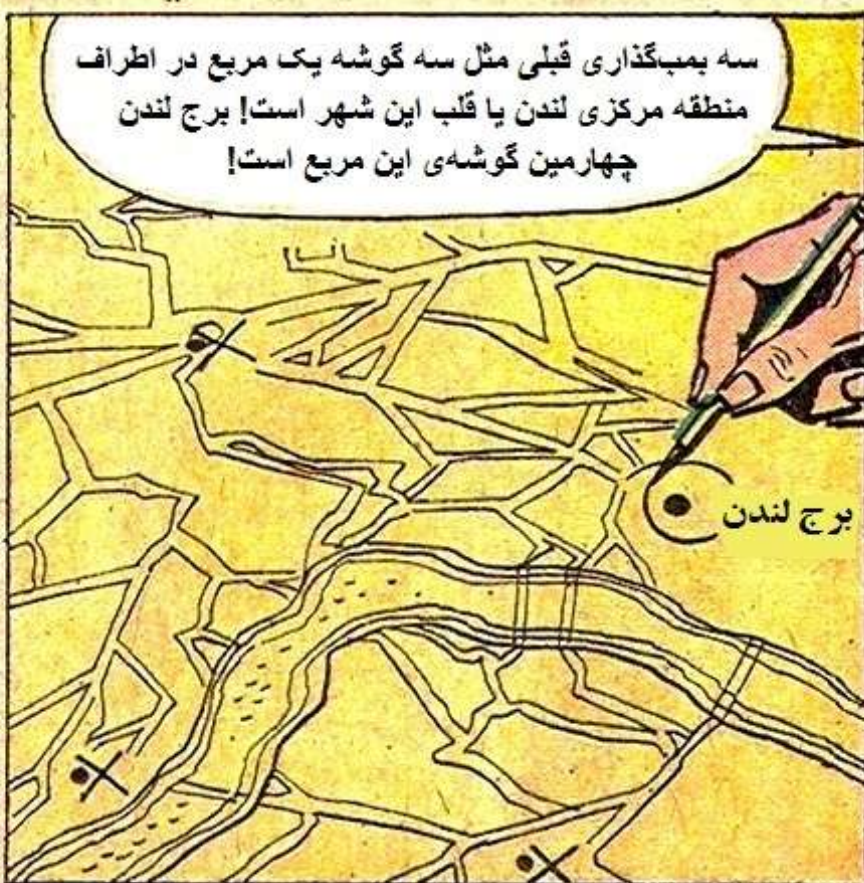
لسترید، حرفم را جدی بگیر! به نگهبانان برج لندن بگویید مراقب هر چیز غیر عادی در اطرافشان باشند، وگرنه مصیبت بدتری به بار خواهد آمد!



راستی هولمز، چرا اینقدر مطمئنی که برج لندن مکان وقوع انفجار بعدی خواهد بود؟

واتسون عزیز، به نظرم نگاهی به نقشه لندن این مطلب را به ما نشان می‌دهد!

سه بمب‌گذاری قبلی مثل سه گوشه یک مربع در اطراف منطقه مرکزی لندن یا قلب این شهر است! برج لندن چهارمین گوشه‌ی این مربع است!





بزودی، شرلوک هولمز آن سنگِ سست را از دیوار بیرون می‌آورد...



دقایقی بعد، برج لندن...



حتی در این عصر جدید هم یک خندق
آب می‌تواند از برج محافظت کند!



دقایقی بعد، نگهبانان تمام مردم را از برج بیرون می‌فرستند...

قبول کن، هولمز! این کار
وقت تلف کردن است!



هر کسی که از پهلوی دیوار می‌گذرد، از کنار این چاله آب
عبور می‌کند! اما برای قرار دادن بمب میان دیوار، لازم است
که وسط چاله آب ایستاد! کفش‌های گل آلود او نشانه‌ی
گناهکار بودنش است! حالا باید بفهمیم چه کسی و با چه
هدفی او را برای این کار فرستاده!

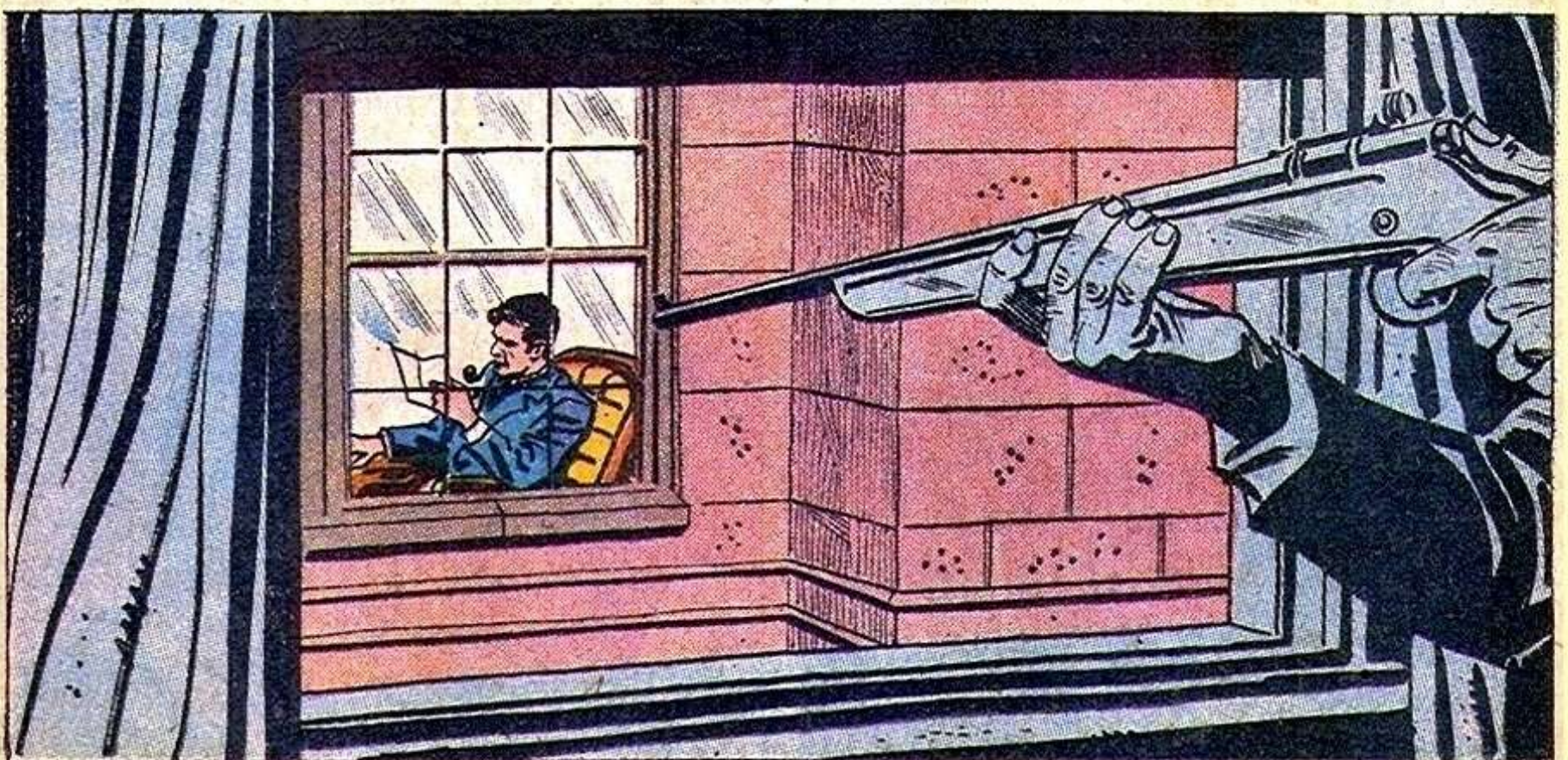
هی! چرا به من
تهمت می‌زنید آقا؟

نه، لسترید! این مرد بمب
را در دیوار کار گذاشته!





بزودی...





روز بعد، شرلوک هولمز به اسکاتلند یارد فراخوانده شده...



نباید انتظار داشته باشی که دشمن حلیه گری مثل موریارتی کارهایش را به صورت واضح انجام دهد! نامه برای هشدار فرستاده نشده بود! هدف این بود که من در جایی از اتاق قرار بگیرم که نور کافی برای خواندنش داشته باشم... یعنی کنار پنجره! این من را متقاعد می‌کند که بمبگذاری‌ها هدفی شرورانه‌تر از اعتراض علیه حکومت دارد!





این فهرستی است که من در اختیار دارم! یک شاهزاده از خاندان سلطنتی ایتالیا!... شاهزاده نروژ!... مهاراجه از بوئرای هندوستان!... و پسر برادر شاه اسپانیا!

اشخاص مهمی هستند!



اما اگر من نیروهای پلیس زیادی در آنجا قرار بدهم، باید طوری پخش شوند که خط پارکی در کنار مسیر رژه به سوی کاخ باکینگهام تشکیل بدهند، یعنی جایی که مقامات خارجی بلندپایه قرار است از آن عبور کنند. این اشخاص فردا از راه خواهند رسید!

چه کسانی قرار است فردا بیایند؟



یک بمب در موزه مادام توساد! اما چرا، صدها بازدید کننده بیگناه در آنجا ممکن است آسیب ببینند!

نه، اگر ما عجله کنیم!



بیخشید بازرس، اما این پیام به توجه فوری شما نیاز دارد!

هولمز! یک شیء مشکوک در موزه مجسمه‌های مومی «مادام توساد» مشاهده شده! ظاهرش مثل بمب است!



دقایقی بعد...

اندازه و ظاهرش با یک بمب نیتروگلیسرین تناسب دارد!!



مدت کوتاهی پیش از اینکه هندوستان را به قصد شرکت در جشن سلطنتی انگلستان ترک کند، برادر جوانترش سعی کرده او را به قتل برساند! او در انجام نقشه‌اش برای رسیدن به تخت سلطنت بوئرا و اموال میلیونی‌اش ناکام مانده، و بعد فرار کرده!



تماشای یک مهاراجه بر قیل در حالیکه به تازگی از یک نقشه قتل جان سالم به در برده باید خیلی جذاب باشد! نمی‌خواهم این منظره تماشایی را در راه کاخ باکینگهام از دست بدهم!



بزودی...

هولمز، وقت خوبی رسیدیم. می‌توانیم جای خوبی بگیریم!

بله، واتسون! بسیاری از مردم لندن امروز مثل بازرس لسترید به خیابان‌ها آمده‌اند!



لسترید، نگو که تو هم جزء نیروی گشت پیاده هستی!

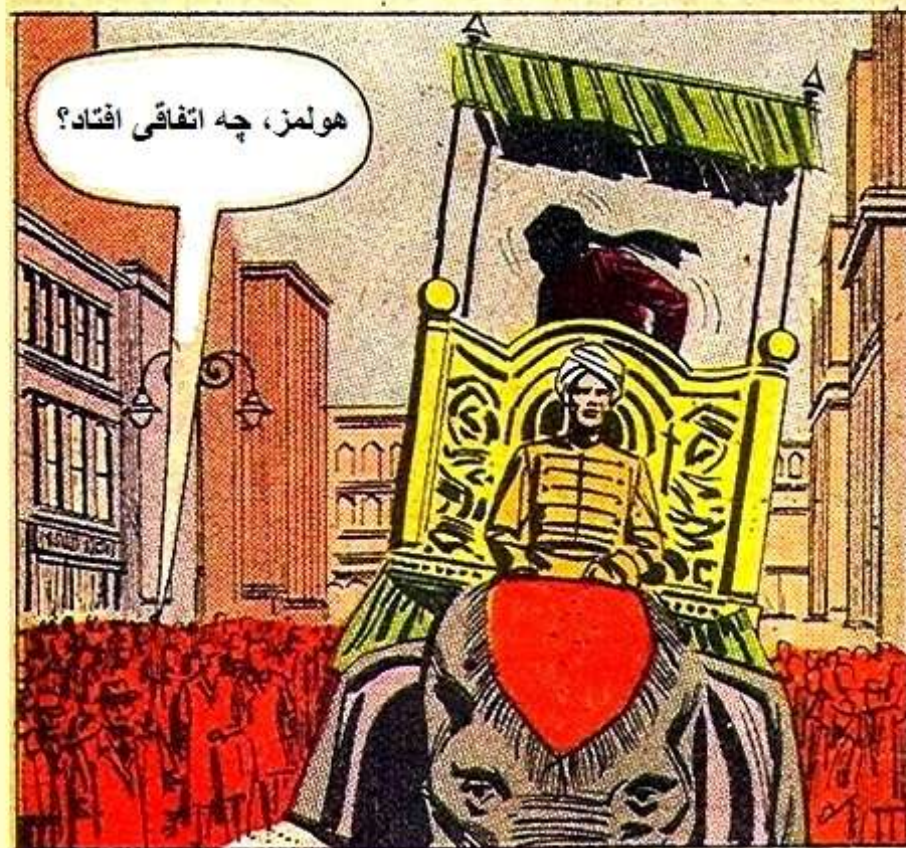
هولمز، دست از شوخی بردار! ما امروز صبح سه مورد اختطاف بمب‌گذاری داشتیم! نیروهای من اینقدر در منطقه پخش شده‌اند که خودم هم باید بهشان کمک کنم!



فقط به مهاراجه نگاه کن! چه منظره پرشکوهی!

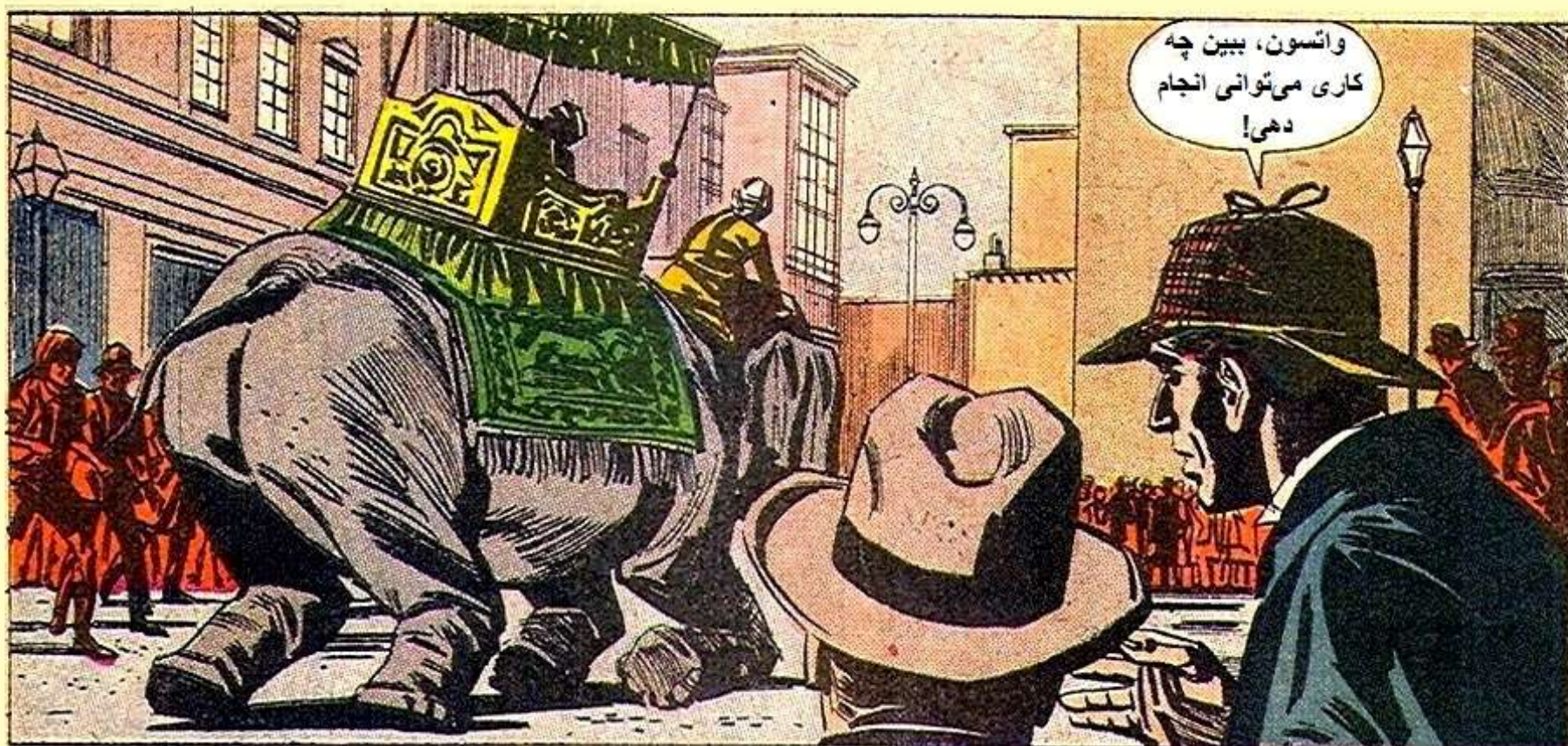
منظره‌ای که من از آن لذت می‌برم این است که به سلامت به هندوستان برگردد! وقتی که محافظت از جان او و دیگر اعضاء خاندان‌های سلطنتی جزء وظیفه من نباشد!





همانطور که فریاد و تشویق در میان جمعیت افزایش می‌یابد، صداها باعث می‌شود صدایی خفیف و شرورانه به گوش نرسد...





واتسون، ببین چه
کاری می‌توانی انجام
دهی!



آیا زخمش کشته شده است؟
نه! اما شانس بهبودی‌اش
کم است، مگر اینکه او را به
سرعت به یک بیمارستان
برسانیم!



خدای من، هولمز، مهاراجه...
... به شدت زخمی شده،
اما باید درمان بشود!

یک نفر از میان جمعیت در حال تماشای صحنه شلیک گلوله به
مهاراجه است... پرفسور موریارتی...



دکتر گفت که اگر زودتر به
بیمارستان برسد، شانس زنده
ماتدن برایش هست!
متأسفانه کارم کامل نشد...
اما حتی در بیمارستان هم
می‌توان ضربه آخر را زد!



یک دقیقه بعد...
بگذارید کالسکه بیمارستان
عبور کند! بروید کنار!

روز بعد، در بیمارستان...



بزودی...



او را بگیر!



داری چکار می‌کنی...



واتسون، نگاهش دار!

آخ!



هولمز، تو و واتسون دیوانه شده‌اید؟ چرا به یکی از پرستاران مرد بیمارستان حمله کردید؟

او یک دغل باز است! تمام کادر پزشکی بیمارستان برای اینکه صدای کمتری ایجاد کنند، کفش‌هایی با کف لاستیکی می‌پوشند! اما کفش او را ببین!



و این چاقو هم مطمئناً برای حفظ سلامت بیماران تجویز نشده!



خوشبختانه، مجسمه مومی مادام توساد از مهاراجه را نمی‌شود با گلوله یا چاقو از پا در آورد!



نقشه‌ی هولمز موفقیت آمیز بود! حالا بگو چه کسی تو را فرستاده؟

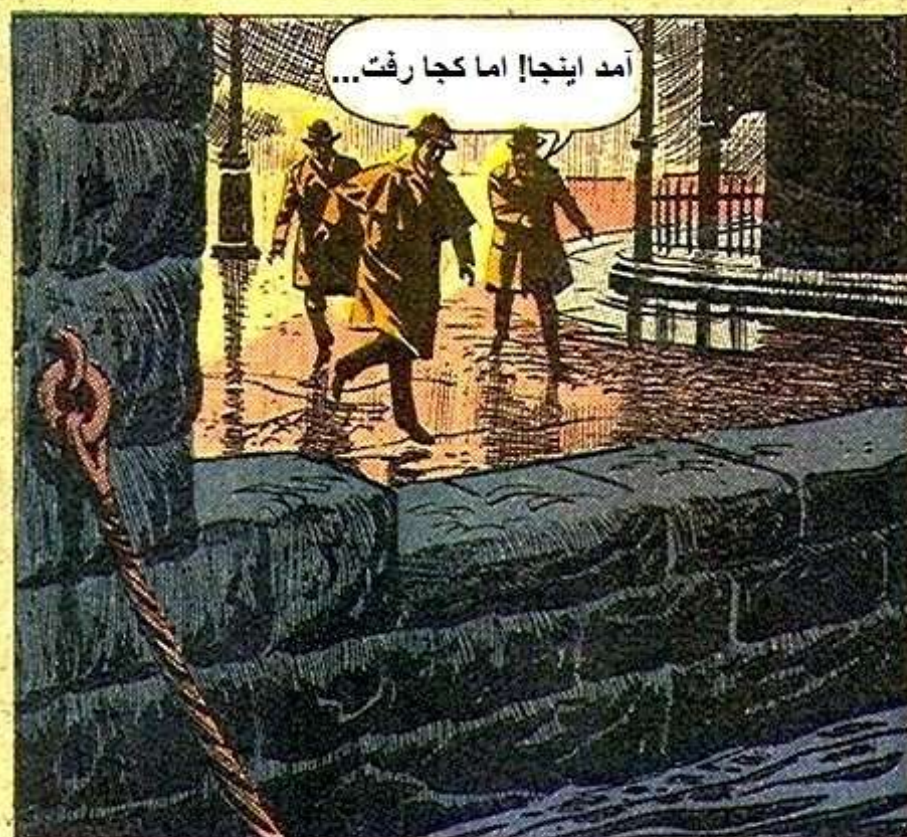
خیلی منتظر نخواهد ماند!

او... او پایین پله‌ها بیرون... منتظر من است!



موریارسی، تو نوبت خودت را بازی کردی، و باختی! کارهای تو باعث شد باور کنم که بمب‌گذاری‌ها برای این بود که ترور یک مهمان مهم را آسان‌تر انجام بدهی... یعنی قتل مهاراجه را! اما تو فقط توانستی که مجسمه مومی او را بزنی... خودش کاملاً در امنیت است! و حالا پرفسور، تو بهای تلاش برای قتل را خواهی پرداخت!





شرلوك هولمز

روش‌های تشخیص



با اندازه گیری جای پا یا رد کفش افراد و توجه به طول قدم‌هایشان، هولمز می‌توانست بلندی قدشان را تشخیص بدهد.



در زمانه‌ی شرلوك هولمز ابزارهای مدرن بازرسی مثل تشخیص اثر انگشت ایجاد نشده بود. هولمز از قدرت تحلیل و نتیجه گیری خودش برای یافتن مجرم‌ان استفاده می‌کرد.



هولمز وقتی یک سیگار دود شده را می‌دید، نگاه می‌کرد ببیند که آیا انتهای آن در دهان فرد قرار داشته و جای دندان رویش هست، یا از چوب سیگار برای کشیدنش استفاده شده.



اگر رد یک پا از دیگری سنگین‌تر بود، به هولمز می‌فهماند که شخص لنگ می‌زند یا اینکه یک پایش آسیب دیده.



هولمز می‌توانست شغل یک نفر را با نگاهی اجمالی به دست‌های او بفهمد. دست‌های ملوانان، کارکنان چاپخانه، بافندگان، یا الماس تراش‌ها با انجام کارهایشان شکل یا رنگ می‌گرفت.



او معتقد بود که هیچ دو ماشین تحریری کاملاً یکسان نیستند، و برای یافتن یک ماشین تحریر، نمونه خطش را از نظر شکل حروف و فاصله بین کلمات مقایسه می‌کرد.